

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

نویسنده

غلامرضا جلالی

اصل مقاله

پروسه‌ها و علتها، شرح می‌دهند که چرا پاره‌ای از چیزها اتفاق می‌افتند و پاره‌ای چیزها هرگز اتفاق نمی‌افتند. یا بعضی از چیزها چرا اتفاق خواهند افتاد. در شکل‌گیری یک پدیده، ممکن است علت‌های گوناگونی نقش بیافرینند به همین ترتیب ممکن است پیامدهای گوناگونی به وسیله یک علت یا علت‌های چند به وجود آید. در مثل سببها و انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی یا آدیبهای مذهبی از سببها و علت‌های مهاجرت مردم از یک کشور به کشور دیگر هستند و این امر پیامدهای خاص خودش را به دنبال دارد.

در پروسه رشد و توسعه و یا افول و مرگ یک نهاد فرهنگی نیز ممکن است یک علت یا علت‌های گوناگون دخالت داشته باشند. اوج، یا افول و فروپاشی، به لحاظ علمی، اخلاقی و کنشی هم در خصوص اشخاص درخور طرح است و هم اجتماعات و مراکز و نهادها.

کلمه شکوفایی در یک نهاد در مواردی به کار برده می‌شود که آن نهاد توانسته باشد به رسالت‌های اجتماعی خود عمل کند و از همه نیروها و استعداد‌های نهفته اعضای خود بهره ببرد و در فراز و فرودهای جامعه و نوسان‌های تند و تیز آن از نقش خود دور نماند و از مسیر طبیعی خود خارج نشود و در عین حال، سازوکاری نظاممند خود را با اجزای دیگر دستگاه و عناصر وابسته و به هم پیوسته که با هماهنگی کاری را پیش می‌برند، حفظ‌کند.

واژه افول و انحطاط در یک نهاد نیز، در مواردی به کار برده می‌شود که آن نهاد جایگاه و درونمایه و ماده حرکت خود را از دست بدهد و از عهده نقشی که بر عهده آن گذاشته شده است، بر نیاید و نتواند بمثابه یک الگو باشد.

سرچشمه شکوفایی و انحطاط می‌تواند عاملها و سببهای بیرونی یا عاملها و سببهای درونی باشد.

جدایی نظر و عمل، تأکید بر صورت و تهی‌شدگی از معنی، کنار گذاردن اجتهاد و روی آوردن به تعبد و احتیاط و عدم پذیرش نقد و رویگردانی از نقد خود، تعارض ارزشها، شکاف روحی، نبود فرصت آفرینش، تفکر تقلیدی، باور به سرنوشت مقدر و حس سرگردانی، بارزترین نشانه‌های نهاد فرهنگی واپس‌گر و رو به افول‌اند.

در باب نهاد فرهنگی حوزه، با یک کانون محدود به یک زمان یا مکان، روبه‌رو نیستیم، حوزه‌ها از دیرباز، با حضور چند عالم و فرزانه صاحب نام، در بیش‌تر شهرها و حتی روستاهای شیعی تأسیس شده و در طول زمان برای مدتی کوتاه، یا بسیار دراز، دوام آورده‌اند.

حوزه‌های شیعی در آغاز، بیش‌تر به وسیله محدثان به وجود آمده و پس از مدتی، فقیهان، متکلمان، ادیبان، حکما و عرفا نیز به آنان افزوده شده‌اند. بعدها بعضی از حوزه‌ها در یک یا چند رشته از این معارف شناخته‌تر شدند. از جمله حوزه علمی شیعه در اصفهان، به همت و تلاش راویان اخبار شیعی به وجود آمد. آنان به دلیل حضور علمای متعصب اهل سنت در این شهر، به اصفهان می‌آمدند، تا با نقل روایات ائمه شیعه، آنان را از جمود و تعصب، به درآوردند و تعدیل کنند.

ابواسحاق ابراهیم بن محمد تقفی، صاحب الغارات، از شیعیان دانشمند عراق، با همین هدف به اصفهان رفت. جدّ وی مسعود تقفی، عموی مختار بود که از سوی امام حسن، علیه السلام، حاکم ساباط مداین بود. زمانی که امام در آن سرزمین به دست خوارج زخمی شد، به خانه وی رفت. زمانی که ابراهیم قصد مهاجرت از عراق را داشت، شیعیان قم از وی خواستند تا به شهر آنان برود. اما وی، شهر اصفهان را برگزید، زیرا شنید که مردمان این شهر در باورهای خود جمود می‌ورزند و تعصب دارند و با اهل‌بیت میانه‌ای ندارند.¹

ابراهیم ثقفی، از طریق احمدبن علویه و ابن الولید و عبدالله بن حسن مؤدب، به ابن بابویه و شیخ صدوق می‌رسد.

حضور ابراهیم‌بن محمد ثقفی و ابو عبدالله محمدبن مملک اصفهانی از متکلمان برجسته شیعی که در اصل از گرگان بود و بعد در اصفهان ساکن شد² نیز، به این حوزه رونق داد.

در تأسیس حوزه علمی شیعه در سمرقند نیز، محدثان، نقش‌آفرین بودند. عامل اصلی به وجود آمدن این حوزه، محمدبن مسعود عیاشی بود. او از سنت به شیعه گرایش یافت و در کنار برگزاری جلسه حدیث برای اهل سنت، جلسه‌هایی نیز برای شیعیان برقرار می‌کرد. کتابهای بسیاری از وی در شمال شرق ایران پراکنده بود.

یکی از شاگردان بی‌شمار عیاشی، ابو عمر و محمدبن عمر کشی، از کش ماوراء النهر بود. کتاب وی درباره محدثان شیعی معروف است که شیخ طوسی آن را تهذیب کرده است. ابونصر احمدبن یحیی سمرقندی نیز از شاگردان عیاشی است که برای حشویه، عامه و شیعه بر اساس مذهبشان فتوا می‌داد.³

در میان حوزه‌های مهم و از میان رفته شیعه می‌توان از حوزه‌های توس، بلخ، نسا، بیهق، بوشنگ، سرخس، حلب، هرات، حله، بصره، بغداد، کوفه، احسا، کاظمین، سامرا، مراغه، حلب، آوه، لکهنو حیدرآباد دکن و مرو یاد کرد. این حوزه‌ها، برخلاف پراکندگی در طول و عرض زمان و مکان، نمونه بارز حوزه‌های از تکاپو افتاده و از میان رفته تاریخ فرهنگ شیعه، هستند.

سببها و علت‌های گوناگونی در فروپاشی و افول حوزه‌های شیعه، در درازنای زمان نقش داشته‌اند که به طور کلی می‌توان آنها را به سیاسی، مذهبی، اقتصادی و طبیعی تقسیم کرد.

الف. عامل سیاسی

یورش و شلیخون بیگانگان و ناسازگاری سیاسی آنها با قدرتهای حاکم، از علت‌ها و سبب‌های بس مهم فروپاشی حوزه‌های شیعه در طول تاریخ بوده است.

تهاجم غزهای ترکمن که از سال 548 هجری با دستگیری سلطان سنجر آغاز شد، تمدن خراسان را پایمال سم ستوران کرد و مرو و بلخ و توس و نیشابور و هرات و سرخس به باد رفت و حوزه‌های علمی زیادی از شیعه را در این شهرها از تلاش علمی باز ایستاند.⁴

هجوم سپاهیان مغول که با یورش چنگیز (م 624 ه) صورت گرفت نیز، از عوامل سیاسی عمده فروپاشی بقایای حوزه‌های علمی شیعه در شهرهای مرو و نیشابور و توس باید دانست. نوشته‌اند در این رویداد و فاجعه بزرگ، تنها در نیشابور صدها هزار تن از میان رفت.

به جز عوامل خارجی، عامل‌ها و سبب‌های درونی و نیروهای حاکم بر جهان اسلام نیز در افول حوزه‌های شیعی نقش داشته‌اند. از باب نمونه، حمدانیان، دارای میراثی بودند که از تمدنهای پیش از اسلام به آنها رسیده بود. موصل، از شهرهای قدیم حمدانیان بود. آنها این شهر را پایتخت قرار دادند و به سرزمینهای گسترده‌ای در منطقه عراق و شام دست یافتند.

ابوالحسن علی سیف الدوله (356303 ه) از حکمرانان حمدانی، دارای شخصیتی بی‌باک و پیشتاز بود. او خود نزد علمای بلند پایه درس خوانده بود و در خانه خود را به روی همه عالمان می‌گشود. خود در صدر می‌نشست و به شعر و هنر دانشوران مجلس دل می‌سپرد.

آوازه حمدانیان به همه جا رسید. خوارزمی در نامه‌ای به ابومحمد علوی در اصفهان می‌نویسد:

«در اصفهان کسانی را ملاقات کردم که بر درگاه سیف‌الدوله دیده بودم، در آن حالی که آب روان بود و شاخه‌ها تر و تازه... اکنون که آن اشخاص را این‌جا می‌بینم. دریافتم که کرم از بزرگان به یکدیگر به ارث می‌رسد و نسیم شام در اصفهان وزیدن گرفته که حضرت وزیر، ایده‌الله، در مشرق همان جایگاه را دارد که سیف‌الدوله در مغرب داشت.»⁵

نظم و نثر، لغت و نحو، علوم عقلی، نقلی، طب و نجوم، در این دوره رونق گرفت و شهر حله واقع در مسیر بغداد - کوفه توسط سیف‌الدوله حمدانی بنیان گذارده شد و با حمایتی که وی از علم و عالمان داشت، به سرعت به صورت شهری فرهنگی درآمد، علاقه‌ها و گرایشهای شیعی این خاندان، سبب جذب عالمان شیعه به این شهر شد و کمکم، حوزه حله به وجود آمد. این حوزه از

قرن ششم تا قرن نهم هجری دوام آورد. حله دارالهجره جویندگان علم و معرفت بود. از حله دانشوران به جاهای دیگر اعزام می‌شدند. شماری از دانشوران حله راهی شام و دمشق و شماری راهی ایران می‌شدند.

محقق حلی (م: 676 ه. (و علامه حلی) م: 726 ه. (برخاسته از حوزه حله هستند. خاندان برجسته آل‌طاووس حلی بودند و رضی‌الدین علی ابن طاووس در سال 589، در همین شهر به دنیا آمد و بعدها به بغداد هجرت کرد. پیش از ایشان صفی‌الدین حلی (م 598 ه. (در این حوزه بود.

صفی‌الدین محمد ابن طقطقی، نویسنده کتاب فخری، حلی است و تربیت شده حوزه حله.

دلیل رونق حوزه‌های علمی حله را اهتمام امرای این شهر به علم دانسته‌اند. خود امیر سیف الدوله، کتابخانه غنی داشت و مجالس خود را با حضور عالمان و ادبا می‌آراست در کنار امرا، دودمانهای علمگرا نیز نقش مؤثری در رشد علمی حله داشته‌اند، خاندانهایی چون آل بطریق، آل‌نما، آل‌سعید، آل‌طاووس، آل‌مطهر و بنی‌اعرج.

اکنون این پرسش برای ما مطرح است: چرا پس از چهار قرن چراغ علم در حله خاموش شد؟ آن همه کتابخانه‌ها و مدرسه چه شدند؟

مورخان، جهل و ستم حکمروایان ترکمان را عامل از میان رفتن این حوزه‌ها می‌دانند. بویژه این‌که مبارزاتی که سید محمدبن فلاح، بنیانگذار مشعشعیان، با ترکمانان داشت موجب این ویرانی و تباهی شد. سید محمدبن فلاح از شاگردان ابن‌فهد حلی بود. درگیریهای این دو جریان و کوشش هر دو برای چیرگی حله این سرنوشت را برای حله به وجود آورد که در سده نهم، حله گذشته خود را به فراموشی سپرد و نهضت ادبی آن در قرن 13 نیز نتوانست گذشته آن را به آن برگرداند. 6

به جز حوزه حله، از حوزه شیعه در حلب نیز باید یاد کرد. این حوزه نیز که توانست صدها چهره را در خود بپروراند به دلیل جنگها و درگیریهای حکومتها و قدرتهای داخلی جهان اسلام از میان رفت. زمانی حوزه حلب از مراکز جذب نیروهای علمی جهان شیعه بود. اسفندیاربن موفق، متولد واسط بود ولی به حلب رفت. ابوعلی حسن بن احمد بن علی ابن المعلم حلبی نیز، از فقهای شیعی حلب و فردی ادیب، شاعر و متکلم و از شاگردان ابوالصلاح حلبی بود. حسن بن بشار حلبی (م: 515 ه. (از علمای حلب بود.

پس از سقوط مصر به دست صلاح‌الدین ایوبی، بسیاری از سادات و شیعیان راهی حلب شدند. حسین بن علی قمی معروف به امیرکلام (م: 384) از علویان شیعی قمی زمان سیف‌الدوله حمدانی به سال 347، به حلب رفت.

حلب حتی بعد از سقوط دو دولت شیعی حمدانی و مرداسی و روی کار آمدن زنگیان و ایوبیان و ممالیک، همچنان به جذب و میزبانی علمای شیعه به خود ادامه داد. خاندان کهن و برجسته بنوزهره از سادات حسینی که معتقد بودند از نسل امام جعفر صادق هستند، از جمله خانواده‌های روحانی و هدایتگر شیعی بودند که در این شهر زندگی می‌کردند. زوال زهراوی‌ها در نیمه نخست قرن دوازدهم، به معنای پایان تشیع حلب بود. هرچند پس از آمدن نورالدین محمودبن زنگی به حلب در سال 541 شاهد مبارزه با شعائر شیعی در این شهر بود.

او علمای اهل سنت را به حلب فراخواند. پس از دولت او دولت ایوبیان در حلب به قدرت رسید. فشارهایی که در دوره ایوبیان و سپس ممالیک و پس از آن در دوره عثمانی بر شیعیان وارد شد، به تدریج موجب انحلال حوزه‌ها در شهر حلب گردید.

در سده‌های اخیر، در آناتومی ویران‌سازی حوزه‌های شیعه، دولتهای غربی و آبادی آنان در منطقه نیز دخیل بوده‌اند. تشیع از زمان آل شنسب و سادات مهاجر به هند راه یافت. شیعیان ابتدا در سند و سپس در مولتان و دهلی و آگره حضور یافتند. با مهاجرت جعفر بن محمد بن عبدالله ابن محمد بن عمر الاطرف بن امیرالمؤمنین از حجاز به مولتان و به دست گرفتن قدرت سیاسی منطقه، شیعه در این مناطق قدرت یافت اما تعصبات سلطان محمود غزنوی، شیعه را در هند به انزوا کشاند، ولی با هجوم مغول به ایران، شمار زیادی از علما به شبه قاره مهاجرت کردند و مراکز علمی شیعه در دهلی قوت گرفت.

با آغاز سلطنت فیروزشاه تغلق، متوفی 790 هجری، بار دیگر آثار و منابع علمی شیعه به آتش کشیده شد و شیعه به کوه‌های کشمیر و دکن کوچ کردند. تا این که در جمادی‌الاولی سال 908 هجری، یوسف عادل شاه مذهب شیعه را پذیرفت و اولین حکومت شیعی در هند به وجود آمد.

در شبه قاره هند، یکی از مهم‌ترین شهرهایی که دارای حوزه فعالی بود، شهر لکنهو بود. دانشوران شیعی از کشمیر، عراق، ایران، تبت، و افغانستان برای گذراندن کلام و یادگیری فن مناظره به این شهر می‌آمدند. اما با بنیانگذاری حکومت انگلیسیها

شهر لکنهو، رو به ویرانی نهاد. روشنفکری غربی رواج یافت. در این شرایط بود که سیدابوالحسن رضوی مدرسه ناظمیه را بنیان گذارد، سپس جامع سلطانیه را ساخت و به دنبال آن مراکز علمی دیگر در این شهر ساخته شد.

ب. عامل مذهبی

در کنار سبب و عامل سیاسی و همبرابر آن، حتی خطرناکتر از آن، اختلافها و درگیریهای دینی و کیشی، از عاملها و سببهای ویرانی حوزههای علمی شیعه در طول تاریخ بوده است.

مدرسه سید زاهد ابوالفتوح و مدرسه شیخ حیدر مکی، از مدارس شیعی ری در دوره سلجوقیان بود. باقوت که پیشاپیش تاتار می‌گریخت، وقتی گذارش به ری افتاد، آنجا را خراب یافت و سبب را از یکی از عقلا پرسید، او علت خرابی را نزاع مذهبی دانست. 7. منظور از نزاع مذهبی جنگ سختی بود که بین شیعه و اهل سنت در سال 582 درگرفت و این‌اثیر در الکامل به آن اشاره کرده است. 8.

این درگیریها و کشمکشها بر سر مسائلی چون صفات صانع، رؤیت، خلق افعال، عدل، حدوث و قدم قرآن، معرفت صانع، حسن و قبح، عصمت انبیا و امامت 9 بود.

از دانشوران نامی ری، در سده‌های چهارم، پنجم و ششم، می‌توان به ابراهیم بن علان کلینی، ابوطیب رازی، احمد بن اسحاق رازی، احمد بن علی بن عباس رازی، حامی رازی، بکر بن صالح رازی، جعفر بن محمد دوریستی (درشتی) رازی، حسن بن عباس، زکریای رازی و صدها چهره دیگر اشاره کرد.

حوزه بغداد نیز با فروپاشی آل بویه و قوت گرفتن خشونت‌های مذهبی و با مهاجرت شیخ الطائفه طوسی (460385 ه. ق) به نجف، جایگاه خود را برای همیشه از دست داد.

درگیریهای شیعه و سنی و آتش زدن خانه و کتابخانه شیخ طوسی، وی را بر آن داشت تا سال 438 به نجف هجرت کند. حرکت او از بغداد به معنای پایان حیات حوزه‌های شیعی در این شهر و ورود ایشان به نجف، به معنای آغاز شکوفایی هزار ساله حوزه نجف است. حضور ایشان در نجف طلاب سرزمینهای شیعی را به آنجا کشاند.

ج. عامل اقتصادی

در این کند و کاو از عوامل اقتصادی رشد و رونق یا افول و فروپاشی حوزه‌ها نباید غفلت کرد. بویژه نقش موقوفات را در رواج حوزه‌ها باید بسیار جدی دانست. در کنار موقوفات از علاقه‌های معنوی مردم و پرداخت وجوهات شرعی و نیز راه‌های بازرگانی باید نام برد. رویکردی که چیرگی بر اقتصاد سیاسی را می‌طلبد.

گاهی همه عوامل یاد شده، یکجا جمع شده و اسباب افول یک حوزه را فراهم کرده‌اند. از باب نمونه همه این عوامل موجب خرابی حوزه کهن شیعه در ری بوده است.

کلاویخو، رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا، که در آخرین روزهای سال 806 ه. ق به سفارت نزد تیمور می‌رفت، ری را متروک و ویران و خالی از سکنه یافت. 10 این خرابی به دلیل زلزله عظیمی بود که در زمان تیمور در آن شهر به وقوع پیوسته بود.

از کند و کاو در منابع تاریخی می‌توان به این نتیجه رسید که: تلاش یک حوزه علمی مانند رشد آن، دفعی انجام نمی‌شود، بلکه روندی در طول زمان دارد و می‌توان برای آن خط زمان تعیین کرد. این زمان وقتی محتوم و مختوم می‌شود که حفظ تعادل برای حوزه، بویژه برای نیروهای کارساز آن ممکن نباشد.

بی‌تعادلی، حوزه را دچار زیاده‌روی و کندروی می‌کند، علوم آلی جای علوم اصلی را می‌گیرند و علوم غریبه جای علوم طبیعی را و زهدگرایی بی‌حاصل، جای عرفان نظری را و فلسفه تقلیدی غرب جای حکمت را پر می‌کنند و تجوید به جای تفسیر حرف اول را می‌زند. یا مهارتها جایگزین علوم می‌شوند. پی آمد چنین پدیده‌ای، فرار مغزها، منزوی شدن دانشوران، خلوت شدن محیطهای علمی و انفعالی بودن رفتار است.

عوامل کنونی افول حوزه‌ها

حوزه‌های کنونی نیز، فراز و فرودهای زیادی را پشت سر گذاشته‌اند. گاهی رونق یافته و جاذبه‌های زیادی پیدا کرده‌اند، و زمانی نیز، از حرکت و تکاپو باز ایستاده و نیمه جان به حیات خود ادامه داده‌اند.

در شرایط کنونی، روشهای غلط، ناتوانیهای علمی، بی‌ارادگی، اهمال‌کاری و ماده‌گرایی از عاملها و سببهایی هستند که می‌توانند نقش حوزه را وارونه کنند؛ یعنی حوزه به جای ابتکار عمل، نوآوری، تاکید بر علم و بینش و امید به آینده، به محافظه‌کاری، عوام‌زدگی و نهاد پرستی روی می‌آورد.

در روزگار افول حوزه، معارضه‌ها آنقدر مکرر اتفاق می‌افتد که حوزه از پاسخ‌گویی به این همه معارضه وا می‌ماند و پاسخ جامعه از سوی حوزه به تأخیر می‌افتد. مردم دنبال منابع معنوی و فکری دیگر می‌گردند. در این روزگار بارقه ابداع خاموش و چراغ جهل و خودپرستی پرتو افشانی می‌کند و برزخ زندگی در مرگ آغاز می‌شود. حوزه پیوندها و پیوستگیهای اجتماعی خود را از دست می‌دهد و به زاویه رانده شده و نقش آن به بخش پایانی حیات محدود می‌گردد. کفن و دفن و عزا و ماتم و دیگر هیچ.

در پروسه واپس‌ماندگی فرهنگی حوزه‌ها، معارضه‌های اولیه، ابتدا در محیط بیرونی شکل گرفته، سپس به درون آن سرایت می‌کند. این معارضه‌ها را می‌توان به علمی، سیاسی، اقتصادی و دینی تقسیم کرد و نهادهای فرهنگی ما، هم از سوی نهادهای فرهنگی خارجی و هم نهادهای داخلی و نیز از سوی فرقه‌هایی که برای حفظ و توسعه خود به این چالشها رو می‌آورند تهدید می‌شوند.

واکنشهای سه‌گانه

در روزگار انزوا و واپس‌ماندگی فرهنگی، نحوه دفاع و واکنش سه‌گانه حوزه‌ها نسبت به عوامل بازدارنده، بسیار درخور مطالعه است:

1. هجرت

پاره‌ای از حوزه‌ها، از راه مهاجرت، دستاوردهای خود را از یک سرزمین به سرزمین دیگر برده و در آنجا دامنه آن را می‌گسترانند. در تاریخ حوزه فارس و مشهد به چنین پدیده‌هایی برمی‌خوریم. زمانی که هنوز دولت صفوی استقرار کامل نیافته بود و مشهد و فارس مدام از سوی مهاجمین تهدید می‌شد، دانشوران زیادی از این کانونهای علمی به هند مهاجرت کردند و از این راه به خدمات خود در زمینه‌هایی مناسب ادامه دادند.

2. مهارت

پاره‌ای دیگر از حوزه‌ها، با کنار گذاشتن شماری از واحدهای درس سنتی خود و افزودن مهارتهای مورد نیاز، مانند زبان، ادبیات و هنر به درسهای عمومی یا تخصصی خود، مقاومت حوزه را در برابر عوامل معارض افزایش داده‌اند. آنها با افزودن این تخصصها و مهارتها، تحصیل کردگان خود را برای ورود به جامعه با تواناییهای موردنیاز تربیت کرده و کامیابی آنان را در به دست‌گیری پستهای مهم، ممکن نموده‌اند. حوزه علمیه آیت‌الله میلانی در ایران پیش از انقلاب و حوزه علمی شیخ محمدرضا مظفر در عراق، از موارد درخور ذکر در سده اخیر هستند.

3. تعامل

گروه سوم از راه رویکردهای نو و تعامل با فرهنگهای غالب کوشیده‌اند راه خود را به سوی آینده باز کنند. این جریان، مشکل اصلی حوزه را در تقلید در حوزه اصول دانسته و آن را اول مفسده حوزه‌ها یافته است. از نظر اینان، دلیل رونق مذاهب ساختگی همین امر تقلید است. چون بیش‌تر مردم نمی‌دانند چرا اسلام را برگزیده‌اند.

برای این جریان است که بیش از دو جریان دیگر، مفاهیمی چون توسعه فرهنگی و الگوسازی مطرح می‌شود. همین جریان بوده که توانسته است با پشت سرگذاشتن آزمونهای تاریخی، امروزه در لبه تیز حرکتهای فکری قرار بگیرد.

این جریان از خود می‌پرسد توسعه فرهنگی چیست؟ چه تمهیداتی برای در امان ماندن سنت‌های فرهنگی خودی در پروسه شدن لازم است؟ الگوهای مورد نیاز فرهنگی را چگونه می‌توان به روز و به زبان مردم به آنان شناساند؟

الف. مبانی توسعه فرهنگی چیست؟

با ژرف کاوی در ماهیت رشد می‌توان معیار رشد و بالندگی را شناخت. گاهی ما که در مقام شمارش همه علت‌های دخیل در توسعه رشد حوزه‌ها برمی‌آییم، متوجه می‌شویم که بعضی از علت‌ها، بیش‌تر از علت‌های دیگر، از اهمیت برخوردارند. تشخیص و فهم فرق علت‌های فرعی از علت اصلی بسیار اهمیت دارد. این امر ما را در طراحی علمی و پژوهشی حوزه کمک خواهد رساند.

تشخیص علت حتمی از علت‌های احتمالی نیز در برآیند اعتلا یا فروپاشی حوزه‌ها از اهمیت برخوردار است.

در رشد حوزه‌های زنده، عامل شوریدگی و برانگیختگی یک عامل محسوس است. با وجود این شوریدگی است که حوزه برخلاف چالش‌های بیرونی خود، از تعادل خارج نمی‌شود.

شوریدگی ریشه در برخورداری حوزه از استقلال فکری و قدرت تصمیم‌گیری و نیز دوری آن از عوام‌زدگی، رویکرد به رسالت‌های دینی و مبارزه با خرافه‌های دینی و جمود فکری و داد و ستد با فرهنگ‌های دیگر دارد.

در سنت علمی شخصیت‌هایی چون علامه طباطبایی، علامه شعرانی (1352/1281 ش) علامه جعفری، علامه حسن‌زاده آملی، علامه مرتضی مطهری، چیرگی به آرای قدما و پیشینیان، جامعیت، آشنایی با دانش‌ها و فرهنگ‌های غربی و شرقی، فروتنی، مبارزه با طاغوت، آشنایی به علوم روز، از عوامل انگیزش بوده است.

اهمیت توجه به علوم جدید، حتی پیش از نهضت مشروطه در میان شماری از علما شکل گرفت. میرزا ابوالفضل رشتی و سیدجلال الدین مؤیدالاسلام کاشانی از پیشگامان طرح این مسأله هستند. 11

امروزه، رساندن حقایق اسلام به دیگر ملتها و دعوت آنان به دین اسلام، می‌تواند از عوامل پدیدآوری انگیزش در حوزه‌ها باشد. گسیل مبلغ به جای‌جای سرزمین‌های نزدیک و دور، دادن اعتماد به آنان و تدوین کتاب‌هایی در سطح فرهنگ جهانی، و احساس تلاش‌های مفید ابداعی و رهایی‌بخش می‌تواند نفخه روح دوباره‌ای در کالبد حوزه‌ها باشد. این سیاست‌های فرهنگی، خود به خود توسعه فرهنگی را برای حوزویان به ارمغان خواهد آورد.

مطالعات مربوط به ادیان که حوزه گسترده‌ای از بحث‌ها را در برمی‌گیرد، از حوزه‌های تخصصی حوزه شمرده می‌شود. حوزه در پیشینه خود، چهره‌هایی چون ابوریحان بیرونی را دارد. او، برخلاف رویه غیرمنطقی و خشونت‌آمیز و تعصب آلود سلطان محمود غزنوی و علمای معاصر وی، چون ابوالقاسم گرگانی که جنازه فردوسی را به گورستان مسلمانان طوس راه نداد، به مطالعه بی‌طرفانه مذبه‌ها و مکتب‌های عصر خود پرداخت، و در این امر، آنقدر پیش رفت که برهمنان و دانشوران هندو را، المؤیدون من عندالله 12 خواند و میان باورهای خواص و عوام تفکیک کرد و درباره بهره‌گیری از اختراعات و علوم رومیان، که مورد انکار امام مسجد جامع غزنه قرار گرفته بود، می‌نویسد:

«ابلهی است که خود را از برخورداری از مخترعات علمی محروم گردانیم، تنها از آن روی که از بیگانگان به ما رسیده‌اند. مردم روم، کسانی‌اند که چون ما راه می‌روند و خوراک می‌خورند، پس آیا بر ما واجب است که از راه رفتن و خوراک خوردن خودداری کنیم، به آن جهت که رومیان راه می‌روند و خوراک می‌خورند؟» 13

آزادی فکری بیرونی در کتاب ماللهند جلوه‌گر است. او گفته خیلی از پیشینیان را ناشی از بی‌خبری آنها می‌داند:

«وقتی در مجلس استاد ابوسهل عبدالمنعم بن علی بن نوع تالیسی، ایده‌الله، حاضر بودم، و او قصد و عقیده مؤلفی را که در کتاب خود بر قول معتزله به این‌که «علم خداوند ذاتی است» عیب گرفته بود تقبیح می‌کرد، زیرا که مؤلف مزبور قول معتزله را به نوعی تعبیر کرده بود که عوام قوم او، تصور کنند که معتزله خداوند را به جهل منسوب داشته‌اند.

من به استاد گفتم که: کسانی که درباره دشمنان و مخالفان خود به گفت‌وگو پردازند، به ندرت از این خاصیت میرا و از این روش برکنارند، و این‌گونه سخنان اگر درباره مذاهبی که در یک دین یا یک نحله واحد گرد آمده‌اند گفته شود، نادرستی و بطلان آن آشکارتر است، زیرا این مذاهب به یکدیگر نزدیک و با هم آمیخته‌اند، اما اگر درباره ادیان جداگانه و مختلف، خاصه آنها که در اصول و فروع با یکدیگر اشتراکی ندارند گفته شود، پی بردن به چگونگی آن دشوارتر است، زیرا که این ادیان از هم دور و

بیگانه‌اند و طریق شناخت آنها پوشیده و پنهان است. و آنچه از کتب مقالات و آراء و دیانات در میان ما تصنیف شده و موجود است، جز بر آنچه گفته شد، شامل نیست. کسی که حقیقت حال و چگونگی این اقوال را نداند، اگر از فضایل اخلاقی بهره‌ور باشد، از بیان و اظهار آن در نزد آگاهان و شناسندگان آن احوال جز شرمندگی حاصلی نخواهد یافت، و اگر مردی بی‌فضیلت و فرومایه باشد در اصرار و لجاج باقی خواهد ماند. اما اگر کسی بر حقیقت این‌گونه اخبار واقف باشد، آنها را جز در شمار داستان و اسطوره نخواهد آورد، و از خواندن آنها مقصودش سرگرمی و تفریح خاطر خواهد آمد، نه اعتقاد و تصدیق. »

بیرونی ضمن اشاره، به ادیان هند و مذاهب آن می‌نویسد:

«مولفان نوشته‌های یکدیگر را نقل کرده و مطالب پراکنده و نامربوط را از هرجا برگرفته و در کتب خود به هم آمیخته‌اند، و اقوال آنان بر وفق آرای آن قوم ترتیب و نظام نیافته است، و در میان کسانی که درباره ادیان و مذاهب کتبی نوشته‌اند، تنها یک مولف را می‌شناسم که قصدش صرفاً بیان مطالب بوده، و به تکذیب و تمحید قصد نکرده است، و آن ابوالعباس ایرانشهری است 14، که به هیچ‌یک از ادیان مقید نبود، و دینی ساخته بود که خود به تنهایی پیرو آن بود و دیگران را نیز بدان دعوت می‌کرد. آنچه وی درباره جهودان و ترسایان و در باب مضامین تورات و انجیلها گفته است، بسیار خوب و بجاست، و در بیان آراء مانویان و ذکر اخباری که درباره ملل پیشین در کتب مانوی آمده است، کلامش بلیغ و رساست، لکن هنگامی که به شرح عقاید هندوان و بودائیان می‌رسد، تیرش از هدف دور می‌شود، و در مورد بودائیان کتاب زرقان 15 را به خطا مطمح نظر قرار می‌دهد و مضامین آن را در کتاب خود نقل می‌کند، و آنچه در این باره از کتاب زرقان منقول نیست، ظاهراً مطالبی است که وی از عوام آن دو طائفه شنیده است.»

بیرونی ادامه می‌دهد:

«چون استاد، ایده‌الله، مطالعه آن کتب را از سر گرفت و حقیقت امر را بدان کیفیت که گفتیم بازشناخت، مرا بر آن داشت تا آنچه درباره دیانت هندوان می‌دانم، در کتابی بنویسم، تا کسانی را که با آن قوم قصد جدل و مباحثه دارند، مددکار گردد، و کسانی را که خواستار معاشرت و آمیزش با آن مردم‌اند توشه و ذخیره‌ای باشد. استاد از من چنین خواست و من این کتاب را نوشتم، بی‌آن‌که بهتان و نسبت دروغ بر خصم ببندم، و از نقل اقوال آنان احتراز نکردم، و اگر این سخنان با دین حق (اسلام) میانیت داشته باشد، و در نظر اهل اسلام زشت و ناخوش آید (گوییم که) این اعتقاد آن قوم است و آنان خود بدان آگاه‌ترند. و این کتاب، کتاب جدل و مناقشه نیست، تا در آن به نقل احتجاجات خصم و رد و ابطال آن بپردازیم، بلکه مقصود ما آن است که عقاید هندوان را، چنانکه هست، بیان کنیم، و از آراء یونانیان، در مواردی که مشابهتی به نظر می‌رسد، بدان بیافزاییم، تا نزدیکی آنها با هم معلوم گردد...»

پس از بیرونی در جهان اسلام، هیچ‌یک از بزرگان علمی و حوزه‌های علمی، نتوانستند روشی را که او در این راه در پیش گرفته بود، دنبال کنند. کسانی که در دوره‌های بعد در ملل و نحل و تاریخ و جغرافیای عمومی، کتابهایی نوشته‌اند، غالباً درباره باورهای مردم هند، جز اشاراتی سطحی و مغلوط و مختصر، که از نوشته‌های مولفان و سیاحان پیشین گرفته شده است، چیزی ندارند 16، و چنین به نظر می‌رسد که بیش‌تر آنان، حتی از نام کتابهایی که بیرونی در این باب تصنیف کرده بود نیز، بی‌خبر بوده‌اند. 17

ب. حوزه چه زمینه‌سازیهایی برای نگهداری فرهنگ خود دارد؟

بی‌گمان که بزرگترین رسالت و مسؤولیت حوزه، پاسداری از فرهنگ، فرهنگ‌سازی، غرس و حرس درخت تنومند و بارور فرهنگ ایران و تشیع است. به این منظور باید دید حوزه‌ها چه برنامه‌ها و زمینه‌سازیهایی برای لایه‌های فرهنگی سنتی خود و پیوند و پیوستگی آن با فرهنگ کنونی ایران و از همه مهم‌تر چگونگی داد و ستد فرهنگ سنتی شیعه با فرهنگ جهانی، دارد؟

حوزه راه دشواری برای برتری بر مسائل فرهنگی در پیش روی خود دارد. پیشگام شدن در مقوله‌های فرهنگی به پیشگامی در حوزه معرفت و تجربه واقعیت خارجی، بستگی دارد. دانشهای در خود غنوده و بی‌حس و بی‌ارتباط با واقعیت‌های عینی چقدر توانایی آن را دارند که انسان را برای تولید اندیشه‌های نوآورانه، آماده کنند. شناخت ما قرنهایست که به فرآورده‌های غیرحسی محدود شده است.

امروزه، بازتابهایی لازم است که خلاق باشد، نه مکانیکی. نخبگان حوزه، نه تنها باید قدرت آن را داشته باشند، تا به گونه موفقیت‌آمیز خود را با معارضانی برابر و هماهنگ سازند که در برابر اندیشه آنان قد علم می‌کنند، بلکه لازم است اکثریت جامعه

غیرخلاق را نیز با خود بکشانند. امام راحل نمونه‌ای از شخصیت‌های خلاق است. کسی که توانست در روان‌های دیگر، همانند نوری که حاصل شعله خیرمکننده است، الهام بدمد.

اتحاد عناصر وابسته به حوزه، استفاده از تمام استعدادها، فراگیری علوم و دانش‌های رایج حوزه، برابری علوم با نیازهای واقعی جامعه، ابتکاری بودن دریافته‌ها و رام‌لها، تقدیس ابداع و نوآوری، تقدیس داد و ستد و به هم پیوستگی با مجموعه‌های فرهنگی دیگر، بازتاب‌های مناسب و موردنیاز کنونی، از نیازهای زمان و مکان برای گردانندگان حوزه‌هاست.

قدرت الهام‌بخشی در چنین شرایطی به ندرت رخ می‌دهد. در بیشتر حالتها، رهبران جامعه می‌باید به مشق اجتماعی متکی شوند، تا بتوانند مردم عادی را به صف خود داخل کنند. شکست هم البته در لابه‌لای این ابزار عمومی نهفته است. اگر با شکستی روبه رو شدیم، نباید آن را به نیروهایی نسبت دهیم که به کلی از برنامه و اشراف خارج هستند.

ج. الگوهای موردنیاز را چگونه می‌توان پدید آورد؟

عصر کنونی، عصر انقلاب اطلاعات و دوران رایانه شمرده می‌شود. میزان رشد و آگاهی این عصر، درخور مقایسه با دهه‌های گذشته نیست. بیش‌تر مهارتها و سنتها، ارزش خودشان را در این روزگار از دست داده‌اند و فرهنگ حاکم بر جامعه به صورت حیرت‌آوری در حال دگرگونی است. این در حالی است که مردم، نه از گذشته فرهنگی خود آگاهی کافی دارند و نه تمایزهای کنونی فرهنگ خود با فرهنگ‌های دیگر را می‌شناسند. در چنین حالی، الگوهای موردنظر را چگونه می‌توان به روز و به زبان مردم به آنان شناساند. روشهای حوزه برای آموزش مسائل فرهنگی چیست؟ حوزویان خود چقدر در راه شناساندن فرهنگ بومی سرزمین خود و نیز فرهنگ‌های دیگر نقش‌آفرین بوده‌اند؟

تورم فرهنگی ما، چگونه با توسعه فرهنگی مورد نیاز جامعه سازگار خواهد بود. علت فرهنگی، پدیده فرهنگی و اجراییات فرهنگی و سنتهای فرهنگی را به دنبال دارد. سازگاری این علیت چگونه با میانی اعتقادی ما در نظر گرفته می‌شود. بویژه این‌که ما می‌دانیم مشکل فرهنگ جامعه در خلال تاریخ و در گذرگاه زمان، و نگاه جهانی یک جامعه به وجود می‌آید. بر این اساس است که ما باید برنامه‌ریزی فرهنگی داشته باشیم. در این برنامه‌ریزی، لازم است نگاه دین و سنتهای مورد علاقه آن را مدنظر داشت. این عاملها و سببهاست که همراه با عناصر مدرن، فرهنگ را می‌سازند.

جبریت فرهنگی، روابط فرهنگی، تفاوت‌های فرهنگی، یکی از بزرگترین دلایل‌های شکل‌گیری مشکلات مجموعه‌های فرهنگی است. عدم تفاهم‌های فرهنگی، بیش‌تر از هر چیز در تفاوت‌های فرهنگی و برداشتهای ناهمگون دارد. این عدم تفاهم‌ها سرانجام چالشهای اصلی را به وجود می‌آورد. بعضی وقتها، فرقه‌های بسیار کوچک فرهنگی، مشکلات بسیار بزرگ را به دنبال دارد.

قدم نخست هدایت و وحدت همه مردم ایران و همسویی فرهنگی آنان در سطح ملی و جهانی است و اصلاح سیستم فرهنگی است. به این منظور، ابتدا باید سیستم فرهنگی ایران را شناخت و در گام بعدی نحوه اصلاح آن را به لحاظ مبنی و بنا و ناسازگاریهای موجود در آن دنبال کرد.

مراجع

پی‌نوشتها:

1. رجال النجاشی/18 16.
2. همان/381 شماره 1033.
3. الفهرست، شیخ طوسی/520439.
4. آثار ایران، اندره گدار، ترجمه ابوالحسن سرو قدمقدم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد 1375.
5. رسائل خوارزمی/179 174.
6. تاریخ‌الحله، علامه شیخ یوسف کرکوش حلی، منشورات شریف رضی 1385.

7. معجم البلدان، ج 2/893.

«واتفق اننی اجتزت فی خرابها فی سنه 617 و انا منهزم من النتر، فرایت حیطان رابها قائما... فسالت رجلا من عقلاءها... فقال... کان اهل المدینه ثلاث طوائف: شافعه و هم الاقل و حنیفه و هم الاکثر و شیعہ و هم السواد الاعظم فوقف العصبیه بین السنه و الشیعہ... فهذا المحال الخراب التي ترى هي محال الشیعہ و الحنیفه.»

8. الكامل 9/174.

9. ری باستان، دکتر حسین کریمان، مجلد دوم (بخش اول/7863، چ دوم، دانشگاه شهید بهشتی، تهران 1371).

10. سفرنامه کلاویخور، ترجمه مسعودنیا/175.

11. مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه 13231200 ق، تحقیق و تدوین محمدحسن رجبی و فاطمه رویاپور/ 327326 و 364362، امید، تهرانی، نشر نی 1384.

12. مالهند، ابوریحان بیرونی/433.

13.

«لمن الحمق ان تحرم النفسنا من الانتفاع بالمخترعات العلمیه لمجرد انها وصلت الینا من الاجانب. ان الروم رجال مثلنا یمشون و یاکلون، فهل یجب علینا ان نترك المشی و الاکل لان الروم یمشون و یاکلون»

رسائل البیرونی، 3736، چاپ حیدرآباد دکن 1948.

14. ابوالعباس محمدبن محمد ایرانشهری از فلاسفه سده سوم و چهارم هجری است. به گفته ناصر خسرو در زادالمسافرین، وی از اصحاب هیولی بوده، و محمد زکریای رازی شاگردی او می کرده است. ناصر خسرو «کتاب جلیل» و «کتاب انیر» را از آثار او می شمارد. و ابوریحان بیرونی در کتاب مالهند از تالیفی که وی در آرا و ادیان داشته، و نیز از دینی که ساخته بوده، یاد می کند. در آثار الباقیه از قول او روایاتی می آورد، و در «تحدید نهایات الاماکن...» و «افراد المقال فی امر الاطلاق» به تجارب علمی او استناد می نماید؛ و ابوالمعالی محمدبن عبیدالله در کتاب بیان الادیان (باب پنجم، ضمیمه فرهنگ ایران زمین سال 1341) گوید که ایرانشهری کتابی ساخته بود به فارسی و می گفت که الفاظ آن بر زبان فرشته ای به نام «هستی» بر او نازل شده است.

15. زرقان از متکلمان معتزلی بوده و جاحظ در کتاب الحیوان و مسعودی در تنبیه و الاشراف، وی را شاگرد ابراهیم نظام دانسته اند، و اشعری در مقالات الاسلامیین و مطهر بن طاهر مقدسی در جزء اول کتاب البدء و التاریخ، مطالبی از کتاب المقالات او نقل کرده اند.

16. ناگفته نماند که رشیدالدین فضل الله در جامع التاریخ شرحی درباره زندگی بودا و آیین بودائی دارد که مطالب آن را از یک «بخشی» (uhskihb بودائی به نام کامل شری (Irhsalamak) اخذ کرده است، نگاه کنید به:

knhaJlrhsalamak-dihsaRla-sniDeilDnagnIncaeTfoeht.andduBlartneCcltalsA.lanruoJloV.

. . pp117195681تا آنجا که به نظر رسیده است در طول این مدت تنها معدودی از مولفان مسلمان در کارهای خود کم و بیش از نوشته های بیرونی استفاده کرده اند. ابوالمعالی محمدبن عبیدالله در کتاب «بیان الادیان» قطعه کوتاهی از کتاب پاتنجل نقل کرده است.

